

**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**14010225**

**موضوع**: زکات مال التجاره /من تجب علیه الزکاه /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

درباره روایت ابی الربیع صحبت می‌کردیم. گفته شد، در این روایت، سؤال درباره وصیّ‌ای است که با مال یتیم تجارت می‌کند. در ذیل این روایت فرمودند وصی در صورتی ضامن نیست که ناظر باشد: «اذا کان ناظرا له». این تعبیر را بررسی کردیم. نتیجه آن بود که این عبارت به سه گونه معنا شده است:

1. معنای شیخ طوسی: «اذا اتجر بمصلحة الطفل».
2. تأکید و تکرار قید وصیّ باشد.
3. به معنای آن باشد که از طرف میت، اختیار مضاربه در این مال به او سپرده شده باشد.

به نظر ما معنای مناسب برای این روایت، معنای سوم است و این معنا از روایت استظهار می‌شود. معنایی که شیخ طوسی بیان می‌کنند، معنای بعیدی است. از نظر ایشان در صورتی وصیّ ضامن نیست که تجارتش به مصلحت طفل باشد. اگر مرادشان این معنا بود، جمله را با فعل می‌گفتند نه جمله اسمیه.

# اجمال روایت و حمل بر اختیار در مضاربه

اگر امر مجمل و مردد باشد بین دو معنای دیگر که تأکید جمله قبل است یا به معنای آن است که اختیار مضاربه با این مال را داشته باشد؛ به نظر می‌رسد باید معنای سوم را پذیرفت. به دلیل آنکه از روایت‌های دیگر استفاده می‌شود، وصیّ ضامن است. بعضی از روایت‌های معتبر تصریح به ضمانت می‌کنند مثل روایت سعد ابن اسماعیل که تصریح داشت اگر وصیّ تجارت با مال یتیم کند، ضامن است. همچنین قدر مسلم روایت‌های دیگر نیز وصیّ است و امکان ندارد وصیّ از آن‌ها خارج شود. پس اگر در این روایت، «اذا کان ناظرا له» به معنای وصی باشد، این روایت با سایر روایات معارض می‌شود. تعارض آن‌ها نیز بالتباین است و جمع عرفی ندارد. برای آنکه تعارض بالتباین با روایات دیگر نداشته باشد، این روایت باید حمل بر معنای سوم شود.

به تعبیر دقیق‌تر، روایتی که مجمل باشد و بنابر یک معنا تعارض با روایت‌های دیگر داشته باشد؛ نمی‌توان روایت را حمل بر معنایی نمود که معارض با روایت‌های دیگر است. ظهور روایات دیگر، رفع اجمال از این روایت می‌کند. تفصیل این مطلب در بحث مجمل و مبین بیان شده است. همچنین در بحث تفسیر رطل نیز این بحث مطرح شده است.

فکر می‌کنم مرحوم امام که دو معنا می‌کنند ولی در ادامه اصلا معنای وصیّ را دنبال نمی‌کنند؛ از باب جمع عرفی بین روایات باشد. برای آنکه ممکن باشد بین روایات جمع بشود، ناظر را به معنای وصیّ نمی‌دانند. ابتداءً دو احتمال را ذکر می‌کنند ولی در ادامه بحث، احتمال دوم را مسلم می‌دانند و بحث را طبق آن پیش می‌برند. شاید نکته‌اش همین باشد که بیان شد.

# روایت بکر بن حبیب

مرحوم امام اولین روایتی که بحث می‌کنند را جامع احادیث الشیعه در این باب نیاورده است. مناسب بود لااقل در اشارات این باب، این روایت را مطرح می‌کردند چون مفید و مرتبط با این بحث است. البته جامع احادیث الشیعه، این روایت را در کتاب المضاربه آورده است[[1]](#footnote-1). این روایت از بکر بن حبیب نقل شده است:

عَنْهُ‌ عَنْ‌ مُحَمَّدِ بْنِ‌ خَالِدٍ عَنْ‌ عَبْدِ اللَّهِ‌ بْنِ‌ الْمُغِيرَةِ‌ عَنْ‌ مَنْصُورِ بْنِ‌ حَازِمٍ‌ عَنْ‌ بَكْرِ بْنِ‌ حَبِيبٍ‌ قَالَ‌: قُلْتُ‌ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ‌ السَّلاَمُ‌ رَجُلٌ‌ دَفَعَ‌ مَالَ‌ يَتِيمٍ‌ مُضَارَبَةً‌ فَقَالَ‌ «إِنْ‌ كَانَ‌ رِبْحٌ‌ فَلِلْيَتِيمِ‌ وَ إِنْ‌ كَانَ‌ وَضِيعَةٌ‌ فَالَّذِي أَعْطَى ضَامِنٌ‌»[[2]](#footnote-2).

این روایت دو بحث مقدماتی دارد: یک بحث سندی و دیگری بحث متنی.

## «دفع» به صورت معلوم یا مجهول؟

متن روایت را مرحوم امام چنین نقل کرده‌اند: «رجل دُفِعَ الیه مالُ یتیم مضاربةً». این عبارت از وسائل الشیعه نقل شده است[[3]](#footnote-3). اما ظاهرا در اینجا سهو القلمی از مرحوم شیخ حر، اتفاق افتاده است، زیرا هیچ جای دیگری چنین لفظی نیامده است و در موارد دیگر به صورت «دَفَعَ» نقل شده است.

حتی خود شیخ حر عاملی در هدایة الأمة که خلاصه وسائل الشیعه تعلقی می‌شود، این روایت را با تعبیر «دَفَعَ» نقل کرده‌اند:

«قِيلَ لِلصَّادِقِ عليه السلام: رَجُلٌ دَفَعَ مَالَ يَتِيمٍ مُضَارَبَةً، فَقَالَ: إِنْ كَانَ رِبْحٌ، فَلِلْيَتِيمِ، وَ إِنْ كَانَتْ وَضِيعَةٌ، فَالَّذِي أَعْطَى ضَامِن»[[4]](#footnote-4).

در تهذیب نیز به صورت معلوم نقل کرده‌اند: «قلت لابي جعفر عليه‌السلام: رجل دفع مال يتيم مضاربة ...»[[5]](#footnote-5). همچنین روضة المتقین[[6]](#footnote-6) و وافی[[7]](#footnote-7) نیز چنین نقل کرده‌اند.

در کتاب‌های فقهاء قبل از وسائل الشیعه، جایی ندیدم که به صورت مجهول و «دُفِعَ الیه» نقل کرده باشد. در نهایه شیخ طوسی هم عبارتی دارند که برگرفته از این روایت است و معنای «دَفَعَ» از آن استفاده می‌شود.

## «اعطی» به صورت معلوم یا مجهول؟

مرحوم امام خمینی ره در اینجا مطلبی مطرح می‌کنند که عبارت «فالذی أَعطیٰ» صحیح است یا «فالذی أُعْطِیَ». وقتی در ابتدای روایت، «دَفَعَ» صحیح باشد، احتمال مجهول بودن «فالذی اعطی» بسیار بعید است. فقهاء نیز که با استناد به این روایت فتوا داده‌اند، «مُعْطی» را ضامن می‌دانند. «اعطاء» دو مفعولی است و به این صورت استعمال می‌شود: «اعطیتُ زیداً درهماً».

## «بکر بن خالد» در سند حدیث

در سند این روایت «بکر بن خالد» واقع شده است که علماء او را ذیل این روایت، بررسی نکرده‌اند. نهایتا به این نتیجه رسیدیم «محمد بن خالد» که «حسین بن سعید» از او نقل می‌کند «محمد بن خالد برقی» است. این دو معاصر بوده‌اند و در خیلی از مشایخ مشترک می‌باشند.

## وثاقت «بکر بن حبیب»

فرد دیگر در سند این حدیث «بکر بن حبیب» است. مرحوم اردبیلی در مجمع الفائدة و البرهان درباره او می‌نگارد:

على أنّ بكر بن حبيب غير معلوم الحال، لانّه غير مذكور، الّا ان يكون ابن محمّد بن حبيب، فيكون صحيحا[[8]](#footnote-8).

ظاهرا مراد ایشان از «غیر مذکور»، چنین است که در خلاصه علامه و رجالِ ابن داود و بقیه کتب جرح و تعدیل؛ ذکر نشده است. اما در رجال شیخ طوسی، در باب اصحاب الباقر و الصادق علیهما السلام ذکر شده است. این دو باب در رجال شیخ طوسی، بنای بر توثیق و تجریح ندارند و به ندرت افرادی توثیق شده‌اند. این شخص با عنوان «بکر بن حبیب احمسی کوفی» در رجال شیخ ذکر شده ولی هیچ گونه توثیقی در موردش ذکر نشده است[[9]](#footnote-9).

در رجال ابن داود و رجال علامه حلی ذکر نشده است.

مجمع الفائده در جاهای دیگر نیز مطالبی در مورد ایشان بیان کرده‌اند، از جمله می‌نویسد: «وما روى في الصحيح، عن بكر بن حبيب عن ابى جعفر عليه السلام»[[10]](#footnote-10). لکن تعبیر «فی الصحیح عن بکر بن حبیب» معنایش آن نیست که «بکر بن حبیب» صحیح باشد. به معنای آن است که طریق این روایت تا «بکر بن حبیب» صحیح است. در جای دیگر می‌گوید: «ومثله ما رواه بكر بن حبيب المجهول»[[11]](#footnote-11). در جلد یک می‌نویسد: «مع ضعف سند الأولى بجهالة بكر بن حبيب»[[12]](#footnote-12).

در معالم الدین فرموده‌اند: «والأخيرة ضعيفة لجهالة بكر»[[13]](#footnote-13).

صاحب استقصاء الاعتبار می‌نویسد: «والخامس: فيه عثمان بن عيسى و بكر بن حبيب، و الأوّل تكرر القول فيه و الثاني مهمل في الرجال»[[14]](#footnote-14).

در اینجا از او با عنوان «مهمل» یاد کرده‌اند و در مجمع الفائده با عنوان «مجهول». این دو تعبیر گاهی اوقات در مقابل هم استفاده می‌شوند. مراد از مجهول اگر در مقابل مهمل باشد، یعنی کسی که علمای رجال حکم به مجهولیت آن کرده‌اند و با کلمه «مجهول» ناشناخته بودنش را اعلام کرده‌اند. در کتاب‌های رجال شیخ در مواردی، این کلمه دیده می‌شود. اما کسانی که در کتب رجالی هیچ توثیق و تضعیفی نداشته و ذکر نشده‌اند، اصطلاحا مهمل نامیده می‌شوند نه مجهول.

این تعبیر مجمع الفائده که «بکر بن حبیب» را مجهول دانسته است و دیگران هم تکرار کرده‌اند، مرادشان مجهول الحال بودن است نه مجهول اصطلاحی در کتب علم رجال. مجهول اصطلاحی به معنای کسی است که اصلا شناخته شده نیست و معلوم نیست که می‌باشد. بکر بن حبیب مجهول نیست که اصلا شناخته شده نباشد [مهمل در علم رجال، کسی است که شناخته شده بوده و راوی و مروی عنه او، مشخص بوده اما توثیق و تضعیف نشده است. لکن شخص مجهول، شناخته شده نیست و راوی و مروی عنه او نیز معلوم نیست].

## راه اول برای تصحیح روایت: جبران ضعف با عمل اصحاب

دو راه برای اعتبار این روایت در کلمات علماء ذکر شده است. یک راه در کلام شیخ بهایی آمده است:

و أمّا الثاني فيدلّ عليه ما رواه أيضا، عن بكر بن حبيب، عن أبي جعفر علیه السلام، قال: «ماء الحمّام لا بأس به إذا كانت له مادّة». و قد ذكرنا في الحبل المتين أنّ بكر بن حبيب و إن كان مجهول الحال، إلّا أنّ جمهور الأصحاب تلقّوا روايته هذه بالقبول، فلعلّ الضعف ينجبر بذلك[[15]](#footnote-15).

ایشان می‌فرماید اصحاب، این روایتش را پذیرفته‌اند. البته این عبارت شیخ بهایی، به معنای توثیق «بکر بن حبیب» نیست. ایشان خصوص این روایت را با توجه به ضعف سندش، قبول کرده‌اند.

در مورد روایتِ ضعیفی که با عمل اصحاب، منجبر شده؛ نظر بعضی از علماء مثل شیخ بهایی، پذیرفتن روایت است. قدیمی‌ترین عالمی که تصریح به این مطلب می‌کند، محقق حلی در مقدمه معتبر است. البته شواهدی بر پذیرش این مبنا در میان علمای قبل از محقق حلی هم وجود دارد. ایشان می‌فرماید: «از نظر ما صرفا بحث سندی نیست. آنچه که اصحاب آن را قبول کرده، ما نیز می‌پذیریم و آنچه که اصحاب قبول نکرده باشند، ما نیز قبول نمی‌کنیم»[[16]](#footnote-16).

اگر بر فرض، این مبنا هم درست باشد، آن روایت خاص را تصحیح می‌کند نه کل روایت‌های «بکر بن حبیب» را. پس روایت‌های «بکر بن حبیب» به طور کلی از این راه تصحیح نمی‌شوند.

## راه دوم برای تصحیح روایت: اصحاب اجماع

راه دیگری در مورد روایت دیگری وجود دارد که در مورد روایت ما نحن فیه هم قابل تطبیق است. در لوامع صاحب قرانی نسبت به روایت ماء الحمام می‌گوید:

و در حديث صحيح از صفوان، از منصور، از بكر بن حبيب، از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه وارد شده است كه باكى نيست به آب حمام هر گاه ماده داشته باشد، و اگر چه بكر بن حبيب را توثيق نكرده‌اند، و مذمت نكرده‌اند اما چون حديث در كتاب صفوان بوده است، و اجماع عصابه على تصحيح ما يصح عنه بوده است، بنا بر اين اصحاب جميعا به آن عمل نموده‌اند، و بعضى از متأخرين كه متفطن به اين معنى نشده‌اند بحث بر علما كرده‌اند كه چرا باين حديث عمل كرده‌اند[[17]](#footnote-17).

ایشان بحث اصحاب اجماع را مطرح می‌کنند. البته در خصوص روایت ماء الحمام، غیر از اصحاب اجماع، صفوان هم ممکن است به نحوی تأثیرگذار باشد. در ما نحن فیه، «عبد الله بن مغیره» در سند بوده و از اصحاب اجماع شمرده می‌شود.

لکن ما این مبنا را قبول نداریم که به وسیله اصحاب اجماع بتوان روایتی را تصحیح نمود. از اعتبار اصحاب اجماع، فقط توثیق خود راویان استفاده می‌شود نه چیز دیگری. پس این روایت از جهت سندی قابل قبول نیست.

از طرف دیگر «بکر بن حبیب» روایت‌های زیادی ندارد. کل روایت‌های او هفت یا هشت عدد است. مقدار قابل توجهی نیست که بتوان بر تعداد روایت‌هایش تکیه نمود. بعضی از روایت‌هایش را دیگران نیز نقل کرده‌اند. روایت خاصی ندارد که اصحاب بر آن تکیه کرده باشند و از این جهت توثیق بشود.

## روایت «بکر بن حبیب» در عبارت‌های علماء

مرحوم شیخ طوسی در نهایه طبق خصوص این روایت، فتوا داده‌اند. با این حال بعضی این روایت را قبول نکرده‌اند مثل ابن ادریس حلی در سرائر و مرحوم محقق در نکت النهایه. در الجامع للشرایع نیز تأویلاتی می‌کنند که عملا به معنای عدم پذیرش است. بنابراین از جهت مقبولیتِ روایت نزد اصحاب، قابل تصحیح نیست. عبارت ابن ادریس چنین است:

و روي أنّه من أعطى مال يتيم إلى غيره، مضاربة، فان ربح كان بينهما على ما يتفقان عليه، و إن خسر كان ضمانه على من أعطى المال.

پس از آن اشکالی به این استدلال وارد کرده‌اند و اشکال همیشگی خودشان به روایت‌های نهایه را تکرار می‌کنند:

و ما أورده شيخنا في نهايته، خبر واحد أورده إيرادا، لا اعتقادا[[18]](#footnote-18).

در الجامع للشرایع نیز این روایت را تأویل کرده و حمل بر غیر ولیّ یا جایی که مصلحت نباشد کرده‌اند. در حالی که به نظر می‌رسد فرد ظاهر این روایت، ولیّ است یا اختصاص به او دارد. اما ایشان چون روایت را خلاف قاعده دانسته‌اند، حمل بر غیر ولیّ نموده‌اند:

ومن أعطى غيره مال يتيم مضاربة ولم يكن صلاحاً أو لم يكن ولياً له فالخسارة عليه والربح لليتيم[[19]](#footnote-19).

بعضی اختصاص به غیر ولیّ داده‌اند ولی صاحب الجامع للشرائع «لم یکن صلاحا» را نیز اضافه کرده‌اند. همچنین این روایت در تذکرة الفقهاء نیز بررسی شده است[[20]](#footnote-20). لکن به نظر می‌رسد این معانی، خیلی مستبعد باشد.

مرحوم امام خمینی ره به صورت «دُفِع الیه» نقل می‌کنند و پس از آن می‌گویند ترک استفصال در این روایت اقتضاء می‌کند که این روایت اعم از جایی باشد که دافع، ولیّ باشد یا اجنبی:

إذ ترك الاستفصال يقتضي أن يكون الحكم ثابتاً للوليّ، مليّاً كان أو لا، و للأجنبيّ، كانت المضاربة لليتيم أو للمعطي[[21]](#footnote-21).

اینکه فرمودند حکم ثابت برای ولیّ، ابهام دارد که دافع ولیّ باشد یا متجر؟ به احتمال زیاد مرادشان آن است که دافع، ولیّ باشد و خیلی بعید است که این حکم برای متجر ثابت باشد. معمولا متجر، غیر ولیّ است.

## معنای روایت: دافع فقط باید ولیّ باشد؟

بیان شد که عبارت صحیح روایت معلوم است: «دَفَعَ». در این صورت روایت اطلاق دارد که دافع اجنبی یا ولیّ باشد یا چنین اطلاقی ندارد؟

به نظر می‌رسد اینکه دافع کسی باشد که حق دفع نداشته است، مستبعد است. اگر مراد از دافع کسی بوده است که حق نداشته و به صورت غصبی، مال را به دیگری داده است؛ با این لسان و عبارت سؤال نمی‌کنند. اگر غصبی انجام داده باشد، معمولا تصریح به غصب می‌کنند. پس این عبارت مربوط به جایی نیست که دافع، غاصب بوده است.

البته ممکن است دافع، ولیّ شرعی نباشد. مثل آنکه پدری مالی برای مضاربه به شخصی می‌دهد یا ودیعه به کسی می‌سپارد. شخصی که این مال در اختیار اوست، اگر نسبت به ورثه دیگر اعتماد نداشته باشد، این مال به عنوان امانت شرعی در اختیارش باقی می‌ماند. او حق ندارد به ورثه‌ای که وصایتی نسبت به این شخص ندارند، مال را بدهد. گاهی اوقات، ولایت شرعی بر حفظ بعضی اموال پیدا می‌شود. ولیّ در اینجا، به معنای اختیاردار تصرف در مال نیست، بلکه ولایت در حفظِ مال است.

بنابراین خیلی بعید است این روایت، شامل غاصب محض باشد. اما ممکن است شامل کسی بشود که شرعاً اختیار حفظ این مال را داشته است.

قبلا بیان شد روایت‌های این بحث نسبت به کسی که غاصب باشد، اطلاق ندارند. ولی کسی که حفظ مال برایش مجاز بوده است، به نظر می‌رسد این روایت‌ها شاملش بشوند. شیخ طوسی که از او با عنوان «متجر» تعبیر می‌کنند مرادشان متجر غاصب نیست؛ بلکه مرادشان کسی است که اجازه حفظ این مال را دارد ولو اجازه تجارت نداشته باشد.

مطلبی در عبارت شیخ مفید در مقنعه وارد شده است که ممکن است ایشان از همین روایت‌ها برداشت کرده باشند. ایشان در مورد ودعی می‌گویند، اگر با این مال تجارت بکند؛ ضامن است. اگر هم سودی به دست بیاید، برای صاحب مال است. این مطلب در مراسم و اصباح الشیعه نیز تکرار شده است. این فتوا نیز باید بررسی شود.

1. . باب حکم المضاربة بمال الیتیم والوصیة بالمضاربة به. [↑](#footnote-ref-1)
2. . [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۷، ص ۱۹۰](https://lib.eshia.ir/10083/7/190/%D8%B1%D8%AC%D9%84_%D8%AF%D9%8F%D9%81%D9%90%D8%B9%D9%8E_%D9%85%D8%A7%D9%84%D9%8F_%DB%8C%D8%AA%DB%8C%D9%85_%D9%85%D8%B6%D8%A7%D8%B1%D8%A8%D8%A9%D9%8B). [↑](#footnote-ref-2)
3. . [وسائل الشیعه، شیح حر عاملی، طبع آل البیت، ج ۱۹، ص ۲۷](https://lib.eshia.ir/11025/19/27/%D9%82%D9%84%D8%AA_%D9%84%D8%A3%D8%A8%D9%8A_%D8%B9%D8%A8%D8%AF_%D8%A7%D9%84%D9%84%D9%87_%D8%B9%D9%84%D9%8A%D9%87_%D8%A7%D9%84%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85_%D8%B1%D8%AC%D9%84_%D8%AF%D9%81%D8%B9_%D8%A5%D9%84%D9%8A%D9%87_%D9%85%D8%A7%D9%84_%D9%8A%D8%AA%D9%8A%D9%85_%D9%85%D8%B6%D8%A7%D8%B1%D8%A8%D8%A9). [↑](#footnote-ref-3)
4. . [هدایة الامة، شیخ حر عاملی، ج ۶، ص ۲۶۸](https://lib.eshia.ir/86944/6/268). [↑](#footnote-ref-4)
5. . [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۷، ص ۱۹۰](https://lib.eshia.ir/10083/7/190/%D8%B1%D8%AC%D9%84_%D8%AF%D9%8F%D9%81%D9%90%D8%B9%D9%8E_%D9%85%D8%A7%D9%84%D9%8F_%DB%8C%D8%AA%DB%8C%D9%85_%D9%85%D8%B6%D8%A7%D8%B1%D8%A8%D8%A9%D9%8B). [↑](#footnote-ref-5)
6. . [روضة المتقین، ج ۷، ص ۱۳۴](https://lib.eshia.ir/71453/7/134). [↑](#footnote-ref-6)
7. . [الوافی، فیض کاشانی، ج ۱۸، ص ۸۸۶](https://lib.eshia.ir/71660/18/886/18503). [↑](#footnote-ref-7)
8. . [مجمع الفائدة و البرهان، مقدس اردبیلی، ج ۱۰، ص ۲۳۳](https://lib.eshia.ir/10147/10/233). [↑](#footnote-ref-8)
9. . [رجال الطوسی، جامعه مدرسین، ص ۱۲۷ و ۱۷۰](https://lib.eshia.ir/12146/1/127). [↑](#footnote-ref-9)
10. . [مجمع الفائدة و البرهان، مقدس اردبیلی، ج ۱، ص ۲۵۵](https://lib.eshia.ir/10147/1/255). [↑](#footnote-ref-10)
11. . [مجمع الفائدة و البرهان، مقدس اردبیلی، ج ۲، ص ۲۷۴](https://lib.eshia.ir/10147/2/274). [↑](#footnote-ref-11)
12. . این عبارت در مجمع الفائده ذکر نشده و در مدارک الاحکام است. [مدارک الاحکام، سید موسوی عاملی، ج ۱، ص ۳۴](https://lib.eshia.ir/10149/1/34). [↑](#footnote-ref-12)
13. . معالم الدين و ملاذ المجتهدين (قسم الفقه)، ج‌1، ص 137‌. [↑](#footnote-ref-13)
14. . [استقصاء الاعتبار في شرح الاستبصار، ج ‌5، ص 314](https://lib.eshia.ir/27719/5/314). [↑](#footnote-ref-14)
15. .  [الحاشية علي من لا يحضره الفقيه، شیخ بهایی، ص ۹۱](https://lib.eshia.ir/12740/1/91). [↑](#footnote-ref-15)
16. . [المعتبر فی شرح المختصر، محقق حلی، ج ۱، ص ۲۹](https://lib.eshia.ir/10048/1/29). [↑](#footnote-ref-16)
17. . [لوامع صاحبقرانی، مجلسی اول، ج ۱، ص ۲۲۵](https://lib.eshia.ir/12832/1/225). [↑](#footnote-ref-17)
18. . [سرائر، ابن ادریس الحلی، ج ۲، ص ۴۱۱](https://lib.eshia.ir/10023/2/411). [↑](#footnote-ref-18)
19. . [الجامع للشرائع، ص ۳۴۶](https://lib.eshia.ir/10531/1/346). [↑](#footnote-ref-19)
20. . [تذکرة الفقهاء، علامه حلی، ج ۱۷، ص ۶۴](https://lib.eshia.ir/27152/17/64). [↑](#footnote-ref-20)
21. . [كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج‌2، ص 166‌](https://lib.eshia.ir/11184/2/166). [↑](#footnote-ref-21)